

طهوری وزبان و فرهنگ ایران



کتابخانه طهوری

چه کار خوبی کردید که بخشهایی از شماره ۱۰ «کلک» را به تجلیل و بزرگداشت عبدالغفار طهوری، ناشر و کتابشناس شریف و فرهنگ دوست کشور ما اختصاص دادید. ناشری که نزدیک به چهل سال عمر عزیز را در کار کتاب و نشر به سرآورده است. اقدام ارزنده تان به هزار زبان درخور تحسین و ستایش است. وقتی پشت جلد مجله را دیدم با خودم گفتم کاش از موضوع باخبر بودم تا اداء دینی می کردم.

در اعتبار و منزلت کاری که او در حق ادب و فرهنگ ما کرده است، اهل قلم و اهل کتاب کم و بیش گفتنی ها را گفته اند و نوشته اند. فهرست کتابهایی که زیر نام «زبان و فرهنگ ایران» به همت کتابخانه و انتشارات طهوری نشر یافته است، خود کارنامه درخشانی است که از عشق معنوی انسان فرهیخته ای به امر کتاب و فرهنگ حکایت ها دارد. پس از ساحت عام زندگی فرهنگی او سخن نمی گویم. چندین نسل از بهترین کتابخوانهای کشور ما، با چند و چون کار او آشنايند و از ثمره انتشارات او بر دانش و آگاهی خود افزوده اند.

حضور چنين مستمر و سازنده در حیات فرهنگی یک کشور، افتخاری است که کمتر نصیب کسی می شود. همین افتخار او را بس که مجموعه ای از بهترین متون ادب و فرهنگ ما به سرمایه مادی و معنوی او جامعه نشر پوشیده است.

او تنها ناشر و کتابفروش نبود و نیست. کتابشناس قابل و برجسته‌ای هم هست که کتابهای نخبه و ارزنده بسیاری را در مطالعه گرفته است. از جریانات و تحولات فرهنگی روز هم برکنار نبوده است. اهل فضل و قلم را می‌شناخته است، و سالها همنفسی با کتاب و صاحبان ذوق و تحقیق در رفتار و منش و قدرت تحلیل و شناختش تاثیر گذاشته است.

کتابخانه‌اش پاتوق اهل کتاب هم بوده است. در بحثها و نقدهای حضوری درباره کتابها، طهوری همیشه یک‌پای بحث بوده است. با صدای پرطنین و با اعجاب و شگفتی از کتابها، مقالات و نقدها سخن می‌گفت. چند و چون کار دیگران را خوب می‌شناخت. بر آنچه که باید ارج نهاده شود ارج می‌نهاد. با آت و آشغال‌ها هم در می‌افتاد. صراحت لهجه داشت و با همین صراحت لهجه مشتاقان کتاب را در گزینش کتابها راهنمایی می‌کرد. من خود از راهنمایی‌های او بهره‌ها برده‌ام.

دوران آشنایی من با او و با کتابخانه طهوری بازمی‌گردد به نخستین سالهای دانشجویی من در دانشگاه تهران. دقیق‌تر بگویم باز می‌گردد به هجده، نوزده سال پیش. دو سه نفری بودیم که کم و بیش ذوق و شوق خواندن را از شهرستان با خود به تهران آورده بودیم. با بودجه ناچیزی برای خرید کتاب. کتابها هم همیشه چشم‌نواز و جیب‌گداز بوده‌اند و با بودجه ناچیز ما ناسازگار. طهوری وقتی شوق خواندن را در ما می‌دید، ما را برمی‌کشید و می‌نواخت. این برکشیدن‌ها و نواختن‌ها تا سالهای سال ادامه داشت.

شاید محبت‌های ریز و درشتی را که در حق ما و نسل ما روا داشته است الان خود در خاطر نداشته باشد. اما برای من آن محبت‌ها اکنون معنای دیگری دارد. بارها اتفاق می‌افتاد که به پیشنهاد خود او کتابهایی را از کتابفروشی‌اش برای خواندن به امانت می‌گرفتم. وقتی بازمی‌گرداندم سر صحبت را باز می‌کرد تا مطمئن شود کتابها را خوانده‌ایم. اگر چشم و دلمان اسیر کتابی می‌شد که پول خریدنش را نداشتیم، طهوری به هوشمندی درمی‌یافت، کتاب را به رایگان به ما می‌داد، با این بهانه که ممکن است نایاب شود و ارزش آن را دارد که در کتابخانه شخصی‌مان نسخه‌ای از آن را داشته باشیم. به سرف اینک دانشجوی بودیم و بی‌پول، این فرصت را هم به ما داده بود که بسیاری از کتابهای گران‌قیمت را به طور قسطی از کتابفروشی‌اش خریداری کنیم. کاری که دیگران نمی‌کردند یا به ندرت می‌کردند. من در همان دوران دانشجویی به همت بلند او، صاحب یک دوره «فرهنگ نفیسی» شدم که در همان زمان کمیاب بود و به بهای گران به فروش می‌رفت. این دوره را به اقساط ماهی بیست یا بیست و پنج تومان صاحب شدم. اینها را می‌نویسم تا بدانند که کار طهوری در امر کتاب، تجارت یا

تنها تجارت نبود.

او از معدود ناشران شریف کشور ماست که نه تنها هرگز در زد و بندهای اصحاب بازار سیاه کتاب شرکت نداشته است بلکه با سرسختی و دلسوزی با بازارسازان و سیاهکاران مبارزه می کرده است. یکی از شیوه‌های مبارزه او با بازار سیاه کتاب در سالهای بعد از انقلاب این بوده است که کتابهای به اصطلاح پول‌ساز و کمیاب را به همان بهای پشت جلد، فقط به اهل کتاب و به خواستاران واقعی کتاب می‌فروخت. یعنی کتابها را از دسترس سوءاستفاده‌گران و نااهلان دور می‌کرد. بسیاری از کتابهایی که به بهای پشت جلد از کتابفروشی او خریداری می‌شد در همان کتابفروشیهای اطراف دانشگاه به چند برابر قیمت به فروش می‌رفت.

به یاد دارم که همین چند سال پیش، یکی از همکاران دانشگاهی من در دانشگاه اصفهان برای خرید کتابی به طهوری مراجعه کرد. کتاب نایاب بود و طهوری هم در اختیار نداشت. همکار دانشگاهی من ظاهراً پیشنهاد کرده بود که حاضر است کتاب را به دو برابر قیمت پشت جلد بخرد؛ یعنی به قیمت بازار سیاه. و طهوری این توهین را برنتابید و با همکار ما به درشتی بگو مگو کرد که «آقا این چه حرف مفتی است، مگر من کتابفروشی راه انداخته‌ام که مردم را سرکیسه کنم» و ظاهراً ماجرا بالا گرفت. بعدها که داستان را برایم نقل می‌کرد هنوز خشمگین بود و دل‌چرکین که چطور ممکن است استاد دانشگاهی که اهل کتاب هم هست نداند که طهوری اهل بازار سیاه نیست و...

حق با او بود. همه آنانی که طهوری را به درستی می‌شناختند می‌دانستند که کتابفروشی و نشر برای او امر مقدسی است در خدمت به فرهنگ. و این در روزگار ما کم چیزی نیست. از اینها که بگذرم حضور او در روبروی دانشگاه تهران برای دانشجویان دانشکده ادبیات یک غنیمت و موهبت بود و هست.

شناخت عمیق او درباره کتابها، منابع و مآخذ و حتی مقالات منتشر شده در مطبوعات روز، همیشه به مدد ما می‌آمد. او بی‌آنکه خود بداند نقش استاد راهنمایی را داشت که با دلسوزی و بزرگواری اطلاعات ارزنده‌اش را در اختیار ما می‌گذاشت. من شاید بیشتر از هر کسی از برکت اطلاعات او بهره برده‌ام. در همه دوران دانشجویی‌ام - چه در دوره لیسانس و فوق لیسانس و دکتری ادبیات - از مشورت با او و از دانشش مدد گرفته‌ام. اگر تحقیقی برای فلان درس داشتیم یا اگر قرار بود مقاله‌ای برای فلان استاد بنویسیم، اگر گذارمان به کتابخانه طهوری می‌افتاد دست خالی برنمی‌گشتیم. می‌گفت «فلان مقاله را در مجله ارمغان دیده‌ای؟»

در باره این کتاب «فلاحی در راهنمای کتاب نقد نوشته است» باز می‌گفت «فلاحی کتاب که ده سال پیش درآمده است به درد کارتان می‌خورد» یا می‌گفت «این کتاب به مفت نمی‌ارزد، وقت و پولتان را هدر ندهید» گاه ما را برای تحقیق بیشتر به افراد دیگر ارجاع می‌داد. بارها شنیده‌ام که می‌گفت فی‌المثل «فلاحی مطلب را عبدالله انوار خوب می‌داند» یا «در این مورد می‌شود از ایرج افشار کمک گرفت» و...

از این طریق و از طریق مآخذی که معرفی می‌کرد اطلاعاتی دست‌اول و گاه کمیاب را با فروتنی تمام در اختیار ما می‌گذاشت. نه اداء و اصولی در کار بود و نه از فضل‌فروشی‌های رایج خبری.

من حتی در سالهایی که در دانشگاه اصفهان درس می‌گفتم از این موهبت بی‌بهره نبودم. هر بار که به تهران می‌آمدم، طهوری به سیاق گذشته کتابهای ارزنده تازه چاپ را به من معرفی می‌کرد. و بر این معرفی‌ها اطلاعاتی را در باره مولف و چند و چون کارش می‌افزود. این شیوه او بود. شیوه مرضیه و پسندیده‌ای که کمتر ناسر و کتابفروشی با آن آشناسم.

او شاهد رشد و بالندگی یک نسل از کتابخوانها هم بوده است. این را به چشم دیده است که بسیاری از دانشجویان دانشگاه که مشتریان کتابخانه‌اش بودند و از راهنمایی و ارشاد او بهره برده بودند بعدها خود اهل قلم شدند و فراگرفته‌هایشان را در نوشته‌هایشان پراکندند. شاید بی‌بضاعت‌ترین این جماعت من بودم که بعدها از سر جسارت دست به قلم هم بردم و چیزهایی نوشتم.

وقتی نقد مرا بر «واژه‌نامه غزل‌های حافظ» (تالیف زنده‌یاد خدیوچم) در مجله نشر دانش خوانده بود، مرا به نوازش گرفت و به مهربانی نواخت. آن مقاله را ظاهراً بسیار پسندیده بود. می‌گفت «از سر دانش و ذوق نوشته شده است». همان زمان در دلم بود که در پاسخش می‌گفتم اگر واقعاً اندک دانش و ذوقی که در نگارش آن مقاله دیده است، واقعیت داشته باشد، بخشی از آن حاصل اطلاعات ارزنده‌ای است که او به مرور در اختیارم گذاشته است و حاصل کتابهایی است که به رایگان یا به اقساط و به راهنمایی و ارشاد او گرفته‌ام و خوانده‌ام. اما این سخن از دل برآمده را بر زبان نیاوردم. فکر می‌کردم ممکن است رنگ مجامله به خود بگیرد و به تعارف تعبیر شود و اجر معنوی کار او ضایع گردد.

اما الان به برکت همین فرصتی که به دست آمده است از دل می‌گویم که طهوری برای بسیاری از دانشجویان هم‌نسل من در حکم استاد راهنمای دلسوزی بود که هم دانسته‌های ارزنده‌اش را به رایگان در اختیار ما می‌گذاشت و هم کتابهای کتابخانه‌اش را به همان شیوه و رسمی که پیشتر گفته‌ام.

